

گلپایگان ، سرزمین گل‌های سُرخ ، شهر شهیدان و ... قاتلان

گرچه ایران خاک پاک ایزدی ، در حصار ظلمت اهریمن است و دشمنان رحمت و مهر ، گرد محنت بر آن پاشیده اند ، اما شرف و عزت یک میهن را نه شاهان ستمگر و شیخان حيله گر ، بلکه فرزندان ، دلیران و شهیدانند که نمایندگی می کنند و کیست که نداند اصالت نه با سیاهی و تاریکی ، نه با کف های روی آب ، که با نور و روشنی و رود خروشان آزادی ست

هر نقطه این میهن را که انگشت بگذاریم ، رَد پای سپاه نور و ظلمت هردو هویداست و **هرجا که " ستارخان " ی هست ، عین الدوله ای هم پارس میکند .** گلپایگان ، سرزمین گل‌های سُرخ نیز از این سرنوشت جدا نیست و اشاره به آن نه تنها برای مردم شریف این دیار ، بلکه برای همه هموطنان ما که به ایران روشن فردا ، ایرانی بدون دروغ و دغل می اندیشند ، ضروری ست ، چرا که در کنار اختران فروزانی چون منوچهر مختاری ، فرامرز شریفی ، حمید خادمی ، سعید سعیدپور و معصومه پوراشراق و ... جنایتکارانی هم هستند که نام این شهر باستانی را که با گل امیخته است ، با تیغ و تیغاله جنایتهای خویش آلوده اند . گندم نمایان جو فروشی چون **مرتضی اشراقی** که در ماجرای فتوای خمینی و کشتار زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت ، در کنار آخوند نیری و پورمحمدی و ... جاده صاف کن اعدام هزاران جوان رعنا بود . **آخوند محمد رضا عقیقی** ، قاضی به اصطلاح شرع قتل های زنجیره ای که خون شهیدانی چون پوینده و مجید شریف و فروهر ها و ... را ماست مالی نمود . **آخوند محمد ابراهیم نکونام** ، معاون قضائی دادستان کل کشور و دادستان ویژه روحانیت که دستش به توطئه های بسیاری آلوده است . **آخوند حسینی** ، عضو عالی رتبه وزارت قتل و آدمکشی اطلاعات ، **آخوند غلامحسین محمدی** ، معروف به **اسدالله علم ! و ملیجک بیت خامنه ای** ؛ **آخوند علی رضا بصیری** ، هماهنگ کننده حراستهای وزارت خانه ها با وزارت اطلاعات ؛ **امیر سلاخ ! سردار امیر اشراقی** ، رفیق مسجد و میخانه صادق میر حجازی ، از عناصر اصلی حفاظت و اطلاعات بیت رهبری ! ... همه گلپایگانی هستند و هر اسبی که دارند می تازند ، غافل از اینکه " هرچه به دیگ است ، به کمچه و کفگیر می آید " و **خدای صبور و غیور که نه زندانی میشود و نه ترور ، صدای تاق تاق گردو را می شنود**

آخوند مهدی کروی نیز که مردم وی را " شیخ مهدی " صدا میزدند ، اما به دنبال ندامت جوئی از ساواک و سیاس سیاس **اعلیحضرتا !** در سال پنجاه و پنج ، و پس از آخوند بازی های بعد از انقلاب که از چشمشان افتاد ، " چخ مهدی " لقب دادند ، گویا در اصل گلپایگانی و از روستای " اختخون " است . **حشمت الله طبرزدی** نیز که اپوزیسیون بازی در می آورد و از درون زندان اوین ! علیه ولی فقیه اطلاعیه میدهد و در باره اش میگویند " برای خلع شعار نیروهای مترقی توسط محمدی ها و میرحجازی ها ، از سالیان پیش در آب نمک خوابانده شده " گرچه پر جنگ و دعوای درون حکومت او را هم میگیرد و آزار میدهد ، و با جنایتکارانی که نام بردیم ، قابل مقایسه نیست - گلپایگانی و از روستای **دُر** است ، برخی رگ و ریشه " **فرخ نگهدار** " را نیز که شریک حزب توده و سردمدار باند موسوم به اکثریت است ، از روستای ویس گلپایگان میدانند

گلپایگان ، شهری با فرهنگ کهن ، پرداخته " همای بنت بهمن " چهره آزاد ، از سلسله کیانیان است که در اصل ، " ورد - پادگان " ورت پادگان ، و سرزمین گل سُرخ است که شهر گلباد - چهره آزادگان - ائقلان - سهره - جرفادقان - جردبازکان - گلبادگان - گل آبادکان - گوه پایگان - گل پایگان و گلفاگون هم خوانده شده است

علاوه بر خاورشناسان شوروی که در تاریخ ایران ترجمه کریم کشاورز از این شهر یاد کرده اند و جدا از جهانگردانی چون " اوشرا اورلی " - فن پوزر آلمانی - شیتیرنا - " ویدن گرن " خاور شناس سوئدی - ژان تونت فرانسوی - و ... که گذرشان به گلپایگان افتاده و در باره آن نوشته اند ، محمدابن جریر طبری ، حمدالله مستوفی ، مرتضی راوندی ، زین العابدین شیروانی ، میرزاحمد تقی لسان الملک - محمدتقی خان حکیم - دکتر غلامحسین مصاحب - دکتر عبدالحسین نوائی - اکرم بهرامی - ساطعی دبیر جغرافیا - عبدالحسین سعیدیان - صادق هدایت (اشاره در کتاب سگ ولگرد و نیز داستان تاریک خانه) سهراب سپهری (در شرح زندگی اش) - به گلپایگان ، سرزمین گل‌های سُرخ ، اشاره کرده اند . استاد فرج الله شریفی که امثال و حکم علامه دهخدا را زنده کرده است - زنده یاد جواد غیائی در کتاب " فرهنگ عامه گلپایگان " اکبر افاضلی در کتاب " توشه ای از تاریخ و فرهنگ گلپایگان " و نیز " گلپایگان در گذر زمان " مرحوم

نوربخش دبیر فرانسه در نشریه دانشسرای مقدماتی " یادنامه گلپایگان " ، **همشهریان با ذوقی که " سی دی کامپیوتری ورت پاتکان " را تهیه نموده اند** ، و بسیاری دیگر که ما نمی شناسیم به کلمات و لهجه این دیار کهن جان داده اند گلپایگان شهر شاعران نیز هست و شعرای دردمندی چون استاد محمد علی سعیدی و . . . افتخار این مرز و بومند ، متاسفانه کتاب تذکره الشعرا گلپایگان ، در دسترس نبود که از همه شاعران یاد کنیم استاد محمد لاهوتی ، فرزند مرحوم شهاب الدین لاهوتی ، اکرم صدرائی ، مذهبی ، صمدی ، محمد مشایخی ، مرحوم علیون ، علی اصغر طالبی ، حسین لا ئیبیدی ، عباس سرمدی . . . علی پاشا توکل ، حاج احمد (علی اکبر) سلطانی ، توحید نیکنام ، احمد جهان بخشی ، سید محمد مقدس زاده ، محمد مسیبی (**بررسی اوضاع طبیعی حوزه آبی رودخانه گلپایگان با تاکید بر هیدروکلیما**) ، مهران کلینی (**مطالعه زمین شناسی و چینه شناسی پالئوژن در شمال شرق گلپایگان**) ابراهیم موسوی ، حسین ابراهیمی و مؤلف سیری در تاریخ و جغرافیای گلپایگان . . . هم برای شناساندن این شهر باستانی کار کرده اند و دو سایت " آخاله " و آموزش و پرورش در معرفی این شهر پا گرفته که امید است ملا خور نشود که در این صورت مثل آخوندها به سرعت از چشمها خواهد افتاد

شهر ما نیز اگرچه در زیر ضربات تاریخ خرد و خمیر شده و لات و لوتهای بی فرهنگ ، از مغان زردشتی نمای زورگو و عرب مسلمان نمای تند خو ، تا امثال امیر تیمور گورکانی و محمودافغان که به قناتهای شهر نیز رحم نمیکردند ، از آل زیار و مرد اویج و ظل السلطان تا سراج الملک و علفی و غلامعلی زلکی و رجب علی چهار لنگ ، و از شازده های بی درد و عار تا آخوندهای هرزه و هار - نسق اش را گرفته اند ، اما **هنوز سرزمین گلهای سُرخ ، وردپادگان ، شاد و سرحال است**

سابقه تاریخی این شهر کهن به قبل از اسلام بر میگردد ، " قلعه گیری " که پیش از ساسانیان بنا شده ، دیوارهای غار " حاج قارا " و نقاشی های ویژه که خط نوشته های قبل از اسلام را نشان میدهد ، روستاهایی چون فغستون و نیون که قبلاً آتشکده بود و وجود سه حرف از چهار حرف غیر عربی - پ - چ - ژ - گ ، (ژ ، کمتر یافت میشود) در محاورات مردم شهر و . . همه گویای این امر است - ، فراموش نکنیم که فغ ، و بغ در زبان پهلوی به معنی معشوق و معبود و خداست و همانطور که گفتیم فغستان آتشکده بوده است در اینجا میتوان **از مراسم کمتر گفته شده " عروس قنات در گلپایگان " که زنی را به عقد قنات ! در می آوردند تا قنات همچنان بارور و پُر آب بماند** ، از آثار تاریخی این شهر چون منار ، مسجد جامع ، هفده تن ، ارگ و **قلعه علی خانی** گوگرد که پس از ارگ ویران شده بم ، دومین بنای بزرگ خشت و گلی ایران است و کتیبه های مسجد و منبر سرآور ، و . . سخن گفت ، میتوان از کیوتراخانه ها و برجهای شهر و حتی از کشفیات باستانشناسی در تپه سی یلک ، خرقاب و صحرای لورمش و . . حرف زد ، میتوان از آخوند ملا زین العابدین گلپایگانی مؤلف " انوار الهدایه " ، و امثال آیه الله گلپایگانی ، یا کتاب منتخب الاثر آیه الله صافی و از کتاب " فراند " ابوالفضل گلپایگانی که بهائی های جهان روی سرشان میگذارند ، نوشت ، میشود از " ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی " که تاریخ یمینی را ترجمه کرده و یا نجیب الدین و میرزا حبیب و مدهوش و فضل جرفادقانی گلپایگانی و امثال دکتر مصطفی حبیبی و هاشم خان حجتی و محمودخان اشراقی و میزاعبدالحسین طبیب و حکیم جلالی و کربلایی مهدی عظیمی معمار و . . یاد کرد ، میتوان از اولین نمایندگان مجلس شورا و امثال میرزا محمد باقرادیب و دولتشاهی و یا از فرزاندانی چون دکتر عبدالله معظمی ، آقازاده ، استاد ریاضیات و آمار و مؤلف کتاب پُراج " نظریه نمونه گیری " دکتر علی عمیدی که در بستر بیماری ست ! از آقا رضا تاجداری ، جواد غیائی ، مرحوم علی وکیلی ، و دهها انسان شریفی که باعث افتخار و چشم و چراغ شهرند و فعلاً نمیتوانیم نامشان را ببریم ، نوشت

میتوان از حجاران ، خاتم کاران و منبت کارانی چون استاد حیدر قاشق تراش ، معلم هنرمندان بزرگی چون اوسا علی آقا معظمی ، میرزا علی مختاری ، میرزا محمد مختاری ، استاد حیدر نیکنام و استاد توسلی . . . **از تابلوهای نقاشی محمد کرمی که برآستی " شعر رنگهاست " ، از رقص زیبای خطوط در خطاطی های مصطفی منصوری و مینیاتورهای احسان جمالی و از آواز پُرشور اکبر گلپا که در برنامه گلها ، با بنان و عبدالوهاب شهیدی و فاخته ، گل می کاشت ، گفت و حتی میتوان خاطره ساز محمد لوتی ، تار احمد سرور و تصنیف " گل پُری جون " را زنده کرد ، میشود از آبگوشت ناظم و صابون حاج محمد زمون ! از خاتون جان خانم و خال طوطی ، مامای مهربان بسیاری از پدران و مدران ما ، از پشتکار و استقامت زن شاطر در نانوائی زیر دروازه ، و آزار و اذیتی که ملا نماهای مرتجع شهر به اسم**

دین و مذهب روا میداشتند ، نوشت . همینطور میتوان از اذان حاج ابوالقاسم مهاجری و نوحه های حاج آقائمی میثمی و علم مسجد حجة الاسلام ، از دُکون مَشَد کریم و کاد محمد ، و کوچِه مسگرا که دوتا چیز درش صدا نداشت ! ، از میرزا احمد خان عکاس و عکاسی پاچ تومونی ، از صحرا و بوجاری ، از درشکه آقائمی و حلیم و کباب و کله پاچه وریش غازی و دوغ مشکه و ماست گگلگونی ، از خیار رکابدار و ریحون رباط حسینیّه و مُنقای نیوون و انگور کُرت و ارجن و گرمگ امامزاده ، از قلعه جمال و پیر علا و سُم دلدل و دره شهیدان و معدن درنقره و هِرانگ آب و حتی از عصیان به حق مردم شهر پیش از شهر یور هزار و سیصد و بیست که اداره اقتصاد را به آتش کشیدند — از همه اینها میتوان نوشت و حتی میشود به تاریخ گریز زد و به رمالان و کلاشانی اشاره کرد که باسلام رحمت و رهائی بیگانه بودند ، اما با " استحمار " و تزویر زیر پرده دین ، هم آئین قدیم مردم را گرفتند ، و هم ظلم خود را به کُرسی نشانند . چیزی که با مضمون پیام انبیاء و اولیاء از زمین تا آسمان تفاوت داشت .

پس از قرنها " شافعی بازی " نوبت صفویه و سوء استفاده از تشیع که رسید ، مثل همه جای ایران ، آباء و اجداد ما نیز در گلپایگان ، به تعصب های جاهلی و جشنهای به اصطلاح " عَمَر کُشون " کشیده شدند . بازار رمالان و " پیاز دُعا " سکه شد و اهل دانش و فضل به محاق رفتند

تمامی آنچه بر شمردیم ، قابل بحث است ، اما در اینجا میخواهیم چهره های مردم فریب و دغل کاری که نام این شهر باستانی را آلوده اند ، افشا کنیم ، گندم نمایان جو فروشی که شریک دزد و رفیق قافله اند و خود را " سقای امام حسین " ! می پندارند ! درحالیکه برآستی هفت خط روزگار و " طبال یزید " ند

مرتضی اشراقی

خمینی در سال ۶۷ در فتوای ننگینی که برای کشتار زندانیان سیاسی صادر نمود و بر مبنای آن هزاران جوان رعنا را در عرض چند روز به دار کشیدند ، هیئت سه نفره ای را برای به اصطلاح تشخیص موضوع ! برگزید که یکی از آنها جناب مرتضی اشراقی گلپایگانی بود که به عنوان دادستان انقلاب ، در کنار آخوند قاتل ، نیری و پورمحمدی عضو وزارت اطلاعات ، قتل هزاران - بله هزاران - زندانی سیاسی را امضاء نموده ، به چوبه های دار فرستاد . جنایت آنچنان هولناک بود که اردبیلی قاضی القضاات جنایتکار رژیم نیز وحشت کرد و آیه الله منتظری رسماً اعتراض کرد و به خمینی نوشت : شما روی ساواک شاه را نیز سفید کردید

توجیه مرتضی اشراقی که مأمور بودم و معذور ! هیچ انسان شریفی را نمی فریبید ، حتی آیه الله صانعی که در زمان خودش بازار شکنجه و تیرباران گرم بود و او ککش هم نمی گزید ، سالها پیش از قتل عام زندانیان وقتی جنایت از حد گذشت ، لرزید و علی رغم اصرار خمینی ، استعفا داد تا آه مظلومان او را بیشتر از این نگیرد ، خون پاک هزاران زندانی سیاسی به گردن مرتضی اشراقی ست و این رد خور ندارد . روزو روزگاری تمام فامیل ، از آقایان عباسی و برادران محترم ایشان گرفته تا دیگران و . . . فرزندان و نوه - نبیره هایش نیز به این حقیقت پی خواهند بُرد او که در دانشسرای مقدماتی گلپایگان درس خوانده و بسیار " خوروم " ، محافظه کار و خالی از سجایای یک انسان با تقوا بود ، پس از انقلاب به برخی پرونده های ساواک رسیدگی کرد ، و بعد از مأموریت قضائی در سده - همایون شهر - دادستان اصفهان که بود ، انصافاً آنچنان غرقه در جنایات آخوندها نشد اما در مقام دادستانی انقلاب تهران و بعد از مأموریتی که خمینی به وی داد که در عرض مدت کوتاهی هزاران زندانی سیاسی به دار آویخته شدند ، برآستی سقوط کرد . اشراقی بعدها رئیس شعبه هفده دیوان عالی کشور شد ، و اکنون در خیابان نادرشاه (قائم مقام فراهانی) دفتر وکالت دارد . خشم الهی ، عذاب وجدان و آه مردم مظلوم ، برای امثال او کافیست ، روزی خواهد رسید که در موزه جنایات آخوندی ماکت مسببین کشتار زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت ، و از جمله مرتضی اشراقی به تماشای عموم گذاشته شود

آخوند غلامحسین محمدی

ایشان که اکنون مُبدل به ملیجک و اسدالله علم بیت خامنه ای شده ، فرزند میرزا ابوالقاسم محمدی ست که در روستای اسفرانجون به دنیا آمده ، پدرش گرچه مورد احترام مردم و مرد خوبی بود ، اما بسیاری از مردم شهر ، بالینکه پشت سرش نماز میخواندند — توجیه مرادوت های آشکار و پنهان ایشان را با مقامات رژیم شاه ، از تیمور بختیار گرفته تا

بعدها دیگران ، نمی پذیرفتند و جانب امثال جاج آقاعلی صافی را می گرفتند که به این مراودات - هر چند در مواردی راهگشا بود - با خشم می نگرست

خزینه ای که در خانه ساخته بود ! مخالفت های ایشان با حمام های دوش دار ، و رادیو که مردم از ترس امثال ایشان می بایست در دولابی پنهان میکردند و قایم قایمکی گوش میدادند ، مشهور است . . . بگذریم ، میرزا غلامحسین که وقتی به قدرت نزدیک نشده بود ، فروتن و افتاده بود ، حالا که کبکش خروس میخواند ! و لایب از خوف خدا ! شکمش کوچک شده ! صد تا چاقو میسازد که یکیش هم دسته ندارد . محمدی یا به قول مرحوم مادرش " آیه الله غلامحسین " از طریق آخوند ری شهری و منتجب نیا و . . . پایش به دستگاه های اطلاعاتی باز شد و یکی از برادران همسرش را نیز که طلبه بود ، با خود به وزارت اطلاعات کشید . محمدی پس از مشاغل گوناگون در نیروهای مسلح و . . . بالاخره راهی بیت خامنه ای شد و اکنون همه کاره و رئیس دفتر اوست

آخوند محمدی آن زمان که در نیروی هوایی بود منزل یکی از امرای ارتش در قصر فیروزه اسکان داشت و مادرش تعریف میکرد که خانه آیه الله مثل بهشت میماند و از هر طرف باغش آب روان است ، عینهو بهشت ! و ادامه میداد که " آیه الله غلامحسین " راهی فرنگ که شد یک دختر انگلیسی را مسلمان کرد و به ایران آورد که نامش را فاطمی گذاشتیم و به عقد پاسدارش در آورده است ، کسانی که افکار دئی جان ناپلئونی در سر دارند و همه چیز را زیر سر انگلیس میدانند ! اصرار دارند که بند ناف امثال محمدی ، همانند مهدوی کنی ، به از ما بهتران وصل است

آخوند حسینی

آخوند حسینی برادر همسر آخوند غلامحسین محمدی گلپایگانی ست که از مقامات بالای وزارت اطلاعات است و نماینده ویژه مقام کبرای ولایت در خرید تسلیحات نظامی از خارج کشور و . . . می باشد که به اصطلاح گلوبال ! خرید نموده و از کد سری بودجه استفاده میکند ، پدرش مرد خوش قلب و خوبی ست و از پسرانش تنها سید محمد - که از کوه پرت شد - روز محشر به دادش خواهد رسید و گرنه به هزار دلیل کلکم راع و کلکم مسئول

آخوند علی رضا بصیری

وی فرزند آخوند بصیری ست که مردم به او " آقا کوچک " میگفتند و در گرماگرم انقلاب در مسجدی که در تهران رفت و آمد داشت ، به دلیل عافیت جوئی ، مورد بی احترامی جوانان قرار گرفت ، خود جناب علی رضا از آن دسته کسانیست که حتی اعلامیه های خمینی را که دستش میدادند ، با این عنوان که " امام سیزدهم دیگه کیه ؟ " نخوانده بر زمین می انداخت ! حالا ایشان هماهنگ کننده حر استهای وزارت خانه ها ، با وزارت اطلاعات است و پشت زندگی پُر زرق و برقش ، آه و ناله هزاران هزار مردم بی پناه است ، بسیارند روحانیونی که (حتی در گلپایگان) امثال بصیری و نکونام و . . . را به خوبی میشناسند و از عوام فریبی هایشان دل پُر خونی دارند

در شعرشاعر بزرگواری آمده است : **امشو درای غصه و غم واست بخ چیشی ؟** ، باید گفت اگر امشو و هر شو درای غصه و غم واست ! برای اینست که یک مشت جانماز آبکش کلاش و ریاکار نه تنها دین خدارا به مسخره گرفته اند ، که خون مردم را هم در شیشه کرده اند . آنها هستند که غنچه لبخند را بر لبان مردم ما پڑمرده اند . تردید نباید کرد که اگر امثال حافظ و مولانا و عطار و خیام و آیه الله طالقانی و دکتر شریعتی زنده بودند ، جایشان در زندان بود

آخوند محمد ابراهیم نکونام

نامبرده که به شهادت مردم شهر ، در انقلاب بزرگ ضد سلطنتی و روزهای قدسی ایثار ، خودش را عافیت طلبانه کنار میکشید و خلاصه " شی بالا " ! بود ، مثل آخوند بصیری که ذکرش رفت ، حتی خمینی را با عنوان امام سیزدهم مسخره میکرد - از مقاماتی چون بازجو و بازپرس و دادستان شهرهای کوچک و . . . عبور نمود ! و به معاونت قضائی دادستان کل کشور و با حفظ سمت به دادستان ویژه روحانیت و . . . ارتقاء یافت ، همه طلبه های ضدحکومت و حتی دوستان خودش نیز میدانند که شیخ محمد ابراهیم حتی از دروس مرسوم حوزه ، سطح را نیز تمام نکرده ، وی که انگشت کوچک نظائر یوسفی اشکوری - که اکنون در زندان است و قبل از انقلاب در گلپایگان بود - هم نمیشود در

دادگاه عبدالله نوری آنچنان سنگ ولایت فقیه و خمینی را به سینه میزد که مرغ پخته نیز می خندید ، نکونام که " **غلاق ترسونک** " **شورای نگهبان** است و سایه روزنامه نگاران مستقل ، و حتی خودی هائی را که ادای " اصلاح طلبی " در می آورند با تیر میزند — در پشت بسیاری از توطئه های آشکار و پنهان قرار دارد و به دلالتی از مرتضی اشراقی نیز آلوده ترست ، باز هم به دکتر عباسعلی زالی ، رئیس مرکز آمار ایران که او هم گلپایگانی ست ، و با وجود اینکه " عنصر سنگدل و قاتلی چون " ناصرین " که رفیق جون جونیش بود ، وی را برای مغز شونی زندانیان سیاسی به زندان می آورد و در همه جای این میهن ، از جمله کرج که حوزه نمایندگی دکتر زالی بود ، به نام حکم خدا ! جوانان این مرز و بوم را شکنجه و آس و لاش میکردند و همچنین وی در دستگاه ظلم شرکت داشت ، اما منشاء خدمات نیز بود

و یا مرحوم خوشنویسان ، که گرچه جزء اولین کسانی بود که به امر " ولی فقیه " لقب سرتیپ و تیمسار گرفت و زمانی که فرمانده لشکر قزوین شد بسیاری از جوانان قزوین را در جبهه جنگ به کشتن داد، ولی مانع فرستادن پسران خودش به **خط مقدم جبهه** میشد ! و به همین دلیل قزوینی ها از او دل پرخونی دارند ، اما با همه این اوصاف اینگونه آلوده به ستم و جنایت نشد و خوش رقصی نکرد . البته افسران فرهیخته و شریفی چون تیمسار شجاع معظمی که سالیان دراز به میهن خویش خدمت کردند و اهل چاپلوسی نبودند که جای خود دارند ، تیمسار شجاع معظمی این خوش شانسی را داشت که آخوندها قدر زحماتش را ندانستند و خانه نشینش کردند

آخوند محمد رضا عقیقی

پدر ایشان که مرد زحمتکش و خوبی بود ، روبروی دبیرستان فردوسی ، در بانک ملی کار میکرد ، یکی از پسرانش - احمد رضا - قاضی دادگاههای حقوقی کرج است ، پسر دیگرش علیرضا ، مدیر کل حقوقی وزارت مسکن و شهرسازی ست که قبلاً " معاونت حقوقی ستاد اجرایی فرمان امام " را بعهده داشت که خانه های مردم را مصادره نموده ، می فروختند و تصاحب میکردند ، پسر دیگرش که میگویند آلوده به جنایت نیست ، طلبه و در گلپایگان است ، اما محمد رضا که موضوع بحث ماست ، قاضی به اصطلاح شرع قتل های زنجیره ای بود و در سازمان قضائی نیروهای مسلح ، بُرو و بیا داشت . **اوست که خون شهیدانی چون مختاری و پوینده و مجید شریف و فروهرها را ماست مالی کرده** ، و مرگ احمد خمینی را هم که در دایره قتل های زنجیره ای ست ، مسکوت گذاشته است . آخوند عقیقی جوری برخورد میکند که گوئی قربانی ترور و کشتار رژیم ، نه صدها نفر ، از دکتر سامی تا شرفکندی و نقدی و دیگران و دیگران ، که تنها چهار پنج نفر بوده که آنهم بهترست به دستور امثال رفسنجانی و اژه ای ، با سلام و صلوات ماست مالی شود

سردار ! امیر اشراقی

به نامبرده که در حفاظت اطلاعات بیت رهبری ست ، مردم " امیر سلاخ " میگویند ، در گذشته جلوی منار با چکمه خونی ! جگر بره می فروخت ، زمانی نمایشگاه اتومبیل داشت و بعدها هم که شاید عمداً تاکسی رانی میکرد ، بر خلاف هزاران تاکسی ران معمولی ، رنو بیست و یک زیر پایش بود ، ۹ برادرند ، اما در میان آنها این امیر است که به دلیل چسبیدن به آخوندها ، از چشم مردم افتاده است ، برادرانش نیز از خوش رقصی های او بدشان می آید ، **سردار اشراقی در دم و دستگاه صادق میرحجازی ، در بیت خامنه ای ، کارچاق کن زد و بندها و توطئه هاست** و یک روده راست در شکمش نیست . حالا با ریش مخصوص که شبیه شعبون بی مُخ شده ، با ماشین ماکسیما به گلپایگان می آید و بعد از تریاک کشی و لیچارگوئی ، به ریش و سبیل هزاران جوان معصوم و صادق که در آغاز انقلاب با انگیزه های پاک به میدان آمدند ، می خندد
تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

منصور معظمی

نامبرده که اکنون سفیر آخوندها در کشور برزیل است ، از آن آدمهای چاپول بازی ست که لنگه اش خودش است ، اگر زمان شاه بود حتما نام خود را منصورخان معظمی می گذاشت ، اما حالا با یقه آخوندی و انگشت عقیق و تسبیح ، حاج آقا ! منصور معظمی ست . او باد از هر طرف بیاید هی شون میکند در زمان انقلاب دانشجوی دانشگاه اصفهان بود و دانشجویان آنزمان میدانند که در تظاهرات علیه بیدادگری - مثل نکونام و بصیری و امثالهم - از موضع عافیت طلبی

کنار میکشید و وقتی طرفداران آیه الله خادمی که نسبت به آیه الله طاهری از موضع راست برخورد میکردند ، امور تربیتی اصفهان را قبضه نمودند ، منصور خان ما ، سمت "وزش باد را تشخیص داد و جنیید . بعد از انقلاب مدتی با علم "پیوند" سعی کرد جایی برای خودش در بین جریانات دانشجویی باز کند ولی کسی تره هم برایش خرد نکرد . برخلاف امثال "حاج حسن حیدری" که استادان و دانشجویان شریف و باارزش دانشگاه اصفهان را پاکسازی ! می نمود ، ولی لااقل به همان اسلام ارتجاعی آخوندی معتقد و اهل مایه گذاری بود . آقا منصور فرصت طلب و بند باز ما که رنگ جبهه و جنگ را هم ندیده ، ابتداء با بالاگرفتن تب " بنی صدر " به این طرف غش کرد ! و زیر علم بنی صدر سینه زد ! اما بعد که اوضاع بی ریخت و قمر در عقرب شد ، جانب برادران مکتبی را گرفت و به دولت میر حسین موسوی چسبید و خودش را در بنیاد جنگ زدگان جا کرد . بعداً به دنبال امثال "برادر رهگذر" سر از وزارت برنامه و بودجه در آورد و به همین سیاق در زمان رفسنجانی وارد شرکت نفت و مدیر عامل شرکت گاز ایران شد حاج آقا ! منصور ، که در شرکت پتروشیمی ایران فعال بود و علاوه بر یقه آخوندی ، ذکر هم می گفت ! در دور پنجم مجلس کاندید نمایندگی گلپایگان شد که در بازی جناحها و جنگ گرگها رأی نیاورد ، در تبلیغات انتخاباتی جار میزد که زبان آلمانی را هم بلد و دکتراى مدیریت استراتژیک ! دارم ، بیشتر مردم شهر از شغل شریف " بادمجان دورقاب چینی" او مطلعند . مضحک اینکه در محفلهای خصوصی در سررباطان (سلواتون) و جاهای دیگر ژست دگراندیشی هم میگیرد و پشت سر آخوندها صفحه میگذارد و مسخره شان هم میکند . حاج آقا ! منصور میخواهد ادای دکتر عبدالله معظمی ، آن فرزانه بی همتا را در آورد ، اما میان ماه من تا ماه گردون هزاران فاصله تا آسمان است . **دکتر عبدالله معظمی که باج به شغال نمیداد ، یار و یاور مصدق و به معنی واقعی کلمه یک عنصر آزادیخواه و ملی بود**

محمد توانا ، حاج آقا سی و چهار

نامبرده پسر مرحوم تواناست که کنار مغازه زنده یاد میرزا علی صافی ، بقالی داشت و چپق دسته بلندش هم مشهور بود ، دوبرادر محمد که آنها هم تریاکی بودند ، جواد و مرتضی خودکشی کردند . . . خودش هم جدا از دود و دم ، اهل بخیه است و مانند امثال مهدی توکل و ناصر نوری و عطا شریفی و . . . شرم و حیا را قورت داده و یک ذره لوطی گری ندارد

محمد توانا از هارترین شکنجه گران بند دویست و نه زندان اوین بود و او را با اسم رمز " سی و چهار " صدا میزدند ، به لحاظ اخلاقی بهترست مردم شهر خودشان قضاوت کنند که ایشان که صدها - براستی صدها - جوان را زیر شکنجه های طاقت فرسا آس و لاش کرده و به چوبه های دار فرستاده ، در چه پایه ای ست ، حالا مردم شهر گلپایگان ، خانواده های پریشان شده ای که از فرزندان شان جز چند عکس و خاطره نمانده ، هیچ ، جوانان پاکی که در آغاز انقلاب با انگیزه خدمت به آئین و میهنشان ، به این نهاد و آن نهاد رفتند و شب و روز خود را نمی شناختند ، این اوضاع را پیش بینی می نمودند ؟ آیا اینهمه ترکش را به اعتماد یک ملت باور میکردند ؟ از آنان به کنار ، آیا امثال حسین سلامی و مهدی شیخی و سردار سرتیپ ! ابوالفضل حسن پور و . . . که اکنون از مقامات بالای سپاه و . . . هستند و در جبهه های جنگی که جاهلانه هشت سال ادامه یافت ، شاهد فداکاری های بسیار بوده اند ، میتوانند تصور کنند که امثال محمد توانا و یا " جناب سردار ! حاج آقا محمد گوگدی برادر مالک و سد یف " که جز قمه کشی و پدرسوخته بازی و بازی با دین خدا هنری ندارد و درگذشته رئیس کمیته چهارده شاه عبدالعظیم بود و جنایت میکرد ، چه ضربات هولناکی به اعتماد این مردم مظلوم زده اند ؟ البته نظائر " عزت الله جهانگیری " پسر نعمت الله خان ، که در زمان شاه رئیس اداره هشتم ساواک بود ، و یا خلیلی که معاونت ساواک دارون را بعهده داشت و . . . و . . . پیش امثال نکونام و مرتضی اشراقی و محمد توانا ، شرف دارند ، چرا ؟ چون جنایات خویش را به اسم خدا و پیغمبر انجام ندادند و اگر دمبه را با گرگ می خوردند ، گریه را با چوپان نمی کردند

ناصری صالح آبادی

بد نیست در اینجا از فردی که گلپایگانی نیست ، اما قبل از انقلاب ریاست دادگستری این شهر را بعهده داشته است ، ناصری صالح آبادی ، صحبت کنیم ، او که حتی لیسانس حقوق نداشت ، چون همشهری تیمسار نصیری رئیس ساواک شاه بود ، توسط او به دستگاه دولت آمده بود . آخوندها وی را در دادگستری ابقا کردند و وقتی که مرتضی اشراقی از دادستانی اصفهان عازم تهران شد ، ناصری صالح آبادی به آنجا رفت و دادستان عمومی اصفهان شد . . . علی رازینی که به ریاست دادگستری تهران رسید ، این جلاد را قائم مقام خود نمود و ناصری همه کاره دادگستری تهران شد و ریش

گذاشت ، اتاقش مثل اتاق نخست وزیران بود ، بعدها عضو هیئت منصفه رسیدگی به جرائم مطبوعاتی ! و مستشار دیوان عالی کشور شد . کسانیکه در مقطع انقلاب در تظاهرات گلپایگان شرکت داشته و دستگیر میشدند و خدمت ایشان برده میشدند ، این عنصر خبیث را به خوبی میشناسند که چگونه همپای پلیس شاه و امثال سرلشکر تاجی ، برای مردم به جان آمده توطئه میکرد ، حتی آقایان شاه پری و شهابت و روح الهی و پلیس های شهربانی در مقطع انقلاب ، از آنچه نوشتیم ، مُطلع هستند ،

سرزمین گل‌های سُرخ ، گلپایگان را گرچه تعدادی جنایتکار با تیغ و تغال خویش آلوده اند ، اما مثل هر شهر و دیار دیگری پُر است از مردم شریف و فرزانه که از رنگ و ریا بیزارند و عمری را با عزت و شرافت زیسته اند . از فرزانگانی که فعلاً نمیتوانیم نامشان را ببریم و چشم و چراغ و باعث افتخار این شهرند ، و از پدران و مادران جان باختگان راه آزادی نیز که بگذریم ، و جدا از جوانان معصومی که با انگیزه های پاک راهی جبهه های جنگ شده و قربانی جنگ خانمانسوز شدند و برادران ما محسوب میشوند ، " شمعهای شبانه " ای هم هستند که عشقی جر بهروزی و آزادی مردم خویش نداشتند و در رژیمهای ستمگر شاه و خمینی تیرباران شدند . " شمعهای شبانه " ای که خوش و بی پروا سوختند تا روشنی بخش محفل دیگران باشند

البته و صد البته عقل تاجرپیشه بازار بین که دنیا را آب ببرد ، اورا خواب می برد ، اینگونه فداکاری ها را نمی فهمد ، اما تاریخ یک ملت جز با فداکاری و جانفشانی نوشته نمیشود

از آنجا که " انما الاعمال بالنیات " ، این انگیزه ها و نیت هاست که به کردار آدمیان محک میزند و اگر تنگ نظرانه نیاندیشیم ، نه تنها قربانیان جنگی را که بعد از مقطع فتح خرمشهر دیگر هیچ توجیه ملی و میهنی برای تداوم آن نبود و سالها جاه طلبانه و جاهلانه ادامه یافت ، همچون خواهران و برادران خویش میدانیم ، بلکه هر عقیده و مرامی هم که داشته باشیم از شهدای راه آزادی که در زندانهای شاه و خمینی رودروی جلا دان و دجالان ایستادگی کردند و بعضاً حلق آویز و تیرباران شدند - با احترام تمام یاد می کنیم . زندانیان سیاسی شهر ما نیز که در رژیمهای شاه و خمینی با چشمها و دستهای بسته از این سلول به آن سلول و از این شهر به آن شهر کشیده شدند ، جرمی جز آزادیخواهی نداشته و از بهترین و شریفترین فرزندان مردم گلپایگان بودند ، عجباً که در زمان شاه ، که البته ظالم بود ، از بیست و هشت مرداد سی و دو تا مقطع انقلاب ، گلپایگان جمعاً شش زندانی سیاسی داشت که سه نفر آنان منوچهر مختاری و فرامرز شریفی و حسین جان زینلی در این راه جان باختند ، اما پس از انقلاب در هر گوشه و کنار این میهن مظلوم ، صدها تن از جوانان گلپایگان نیز به زندان افتادند و تنها رقم کسانیکه تیرباران و حلق آویز شدند ، بیش از شصت نفر ! است

منوچهر مختاری که پس از بیست و هشت مرداد هزاروسیصد و سی و دو ، تیرباران شد ، افسر والامقامی که علی رغم خیانت سران حزب توده و امثال دکتر یزدی و بهرامی با عشق به میهن تیرک اعدام را بوسید ، افتخار گلپایگان و بزرگترین و زیباترین یادگار استاد هنرمند ، میرزا محمد مختاری ، شاگرد کمال الملک است ، فرامرز شریفی که آرم فدائیان ابتکار اوست ، فرزند استاد فرج الله شریفی ست ، پژوهشگر دلیری که اگر دیکتاتوری نبود ، یک فیزیکدان بزرگ میشد و یا محمد باقر عباسیان ، استاد دانشگاه ، همچنین حمید خادمی خواهرزاده حاج آقا لطف الله صافی که زندانی سیاسی رژیم شاه و استاد الکترونیک بود و با وجود عشق به زیبایی های زندگی ، با اقتداء به مولا علی (ع) که میگفت " الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین " مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح داد ، آنها و همه شهدای راه آزادی که با فدای خویش به جنگ دروغ و دغل و مردم فریبی رفتند ، هر عقیده و عیبی هم که داشتند ، اهل رنگ و ریا نبودند ، آنان که با وجود عشق به زیبایی های زندگی ، مرگ روی پاها را بر زندگی روی زانوهای ترجیح دادند - افتخار گلپایگان ، سرزمین غنچه های بی نشانند ، براستی چه کسی در صداقت امثال جواد توکل و مهدی وثوقیان و علی زمانی (که آرم جهاد سازندگی از اوست) و یا شمسی رحمتی و فاطمه سروری و زهرا شاهرودی و ... تردید دارد ؟

با سلام به مردم شریف گلپایگان و با دُرود به " شقایق و صنم داغدار گل‌فاگون " و پدران و مادرانی که نام فرزندانشان را در این لیست می بینند و با این امید که زمستان سیاه جای خود را به بهاران زیبا خواهد داد ، با اشاره به بخشی از وصیت نامه " احمد شربتی " ، آن معلم با احساس و کشاورز سخت کوش که شیفته سوره " غاشیه " بود ، نام شهدای والامقام گلپایگان را که گرچه در خاطره و قلب مردم است ، اما تا کنون در هیچ جایی بطور کامل مکتوب

نشده ، می نویسیم . اطلاعات ما محدود و این لیست ناقص است . از همه کسانی که می توانند آنرا کامل کنند ، خواهش میکنیم با آدرس ایمیل **شورای پژوهشگران گلپایگان** تماس بگیرند، امیدواریم هموطنان دردمند و هوشمند ، نظرات خویش را از ما دریغ نکنند

بخشی از وصیت نامه احمد شربتی : . . . قسم به جسد به دار آویخته شده محمود توکل در اراک ، قسم به پیکرهای شکنجه شده و غرقه به خون تیمور و مرتضی انوری و حمید امامیان ، قسم به جسد سوخته شده حمید خادمی با آرپی جی هفت ، قسم به پیکرهای تیرباران شده حمید رضا جمالی ، حمید ناظمی ، علی رضا اشراقی ، علی زمانی ، جواد توکل ، علی رضا ریاضت ، حسین دیانتي ، حسین و علی خادمی ، شمسی رحمتی ، علی نکونام و اعظم حبیبی و عبدالله شاهرودی و . . که شما آنها را می شناسید و قسم به رنج و شکنج هزاران شهید و زندانی ، قسم به آه و ناله میلیونها آواره و دربردر ، و حسرت تلخ میلیونها بیکار و قسم به رنج و حرمان و فراق پدران و مادران در سرتاسر ایران ، که وعده خدا حق است ، ظلم پایدار نخواهد ماند ، و از پس ابرهای تیره و تار ارتجاع ، خورشید پیروزی طلوع خواهد کرد . این قانون تکامل است . . . صدق الله العلی العظیم

نام شهدای و الامقام گلپایگان

منوچهر مختاری - حسین جان زینلی - فرامرز شریفی - فرزین شریفی - حمید سعیدی زاده - حاج حسین اکرمی - محمد رضا پور اشراقی - حسن فرزانه - حمید خادمی - مجید خادمی - علی خادمی - حسین خادمی - علی رضا اشراقی - علی نکونام - اعظم حبیبی - رضا امام جمعه ای - احمد شربتی - زهرا شاهرودی - عبدالله شاهرودی - زهره شاهرودی - علی زمانی - سعید سعیدپور - ساسان سعیدپور - جواد توکل - مرتضی احمدی - حسین دیانتي - برات حبیبی - فاطمه سروری - محمد باقر عباسیان - علی عباسیان - نرگس عباسیان - مجید ناظمی - حمید ناظمی - نرگس عباسی - احمد میر هادی - فرشته نوربخش - علی رضا ریاضت - علی شکوهی زاده - حمید امامیان - محمد تقی شریفی - شمسی رحمتی - میرزا رحمتی - ... رحمتی - احمد حضوری - هوشنگ اعظمی - عباس میثمی - مرتضی انوری - تیمور انوری - محمود توکل - محمد (شاهرخ) نوری - عباس پور اشراقی - معصومه پور اشراقی - فاطمه پور اشراقی - شهناز علی قلی - مادر صافی - اکبر شاکری - ناهید جوادی - علی بخشائی - . . . طلوعی - مهدی وثوقیان - مصطفی صداقت - حمید رضا جمالی - زین العابدین افشون

توضیح : فاطمه سروری عروس آیه الله ! جنتی بود . حسین جنتی ، همسر فاطمه نیز به شهادت رسیده است . احمد شربتی همسر زهرا شاهرودی ست که هر دو جان باخته اند . علی نکونام و اعظم حبیبی ، همچنین نرگس عباسی و مجید ناظمی زن و شوهر بودند.

شورای پژوهشگران گلپایگان

Golpa_Pazhohesh@yahoo.com